

هنر و نسبت آن با تقرّب

• مسعود گلستان حبیبی

خاص هر طبقه - روحانیون اعتدال و تقوی و خشیت است و هنر از آن طبقه جنگاوران است که قرین با مردانگی - جوانمردی - است و خرد از آن طبقه کشاورزان است که خویشکاری ایشان کشت و زرع توأم با فرزندی است و قدرت و نیرو از آن طبقه صنعتگران - پیشه‌وران - است هنر در این معنی علاوه بر اطلاق عام به چهار هنران، خاص طبقه جنگاوران نیز هست و علاوه بر معنی فضیلت به معنای جوانمردی و فتوت نیز هست که در اشعار فارسی هم بدین معنا بسیار آمده است.

هنر زان ایرانیان است و بس

نگیرند شیر زیان را به کس
کلمه هنر در متون فارسی دری و در دوره اسلامی نیز به معنی فضیلت آمده است که بی‌نسبت با معنای قدیم آن نیست. در تفسیر کشف الاسرار میدیدی در مقابل کلمه تزکیه معادل «هنری»، «روزبهی»، «پاکی» و «بی‌عیبی» آمده است. که بدین معنا شرط روزبهی و هنری، پاک بودن و تزکیه از ماسوی‌الله است تا آدمی به فلاح و رستگاری و نیک

کلمه هنر به مانند بسیاری از کلمات دیگر در طی تاریخ دلالت بر معانی متعدد و متفاوتی می‌کند. کلمات در طی زمان اعم از اینکه دچار تحولات آوازی و صرفی می‌شوند، تحولات معنایی نیز بر آنان عارض می‌گردد. کلمه هنر در زبان هندی قدیم و همچنین به قیاس در اوستا - با توجه به اجزای آن - معنای نیک مردی دارد. این کلمه مرکب از دو جزء *hu* به معنی خوب و نیک و *nara* به معنی مرد و بنحو اعم انسان است و در ترکیب معنی نیک مردی می‌دهد.

در متون فارسی میانه - پهلوی - هنر قریب به معنی فضیلت است. در کتاب «شکند گمانیک و یچار» که از متون کلامی زرتشتی است فضائل اریعه به چهار هنران تعبیر شده است که عبارت از اعتدال، هنر، خرد، نیرو و قدرت است که البته با فضائل اریعه یونانی - حکمت، عدالت، عفت و شجاعت - متفاوت است. در کتاب اخیرالذکر چنین آمده است: خیم - اعتدال - از آن طبقه روحانیون است و بالاترین خویشکاری - عمل به وطایف

مردی برسد

روی خوبیست و کمال هنر و دامن پاک

لاجرم همت پاکان دو عالم بالا است
این تعبیر از هنر بیشتر مناسبت با هنر عام
دارد که البته در متون و اشعار فارسی کلمه هنر به
معنی خاص یعنی مهارت نیز اطلاق شده است.
حافظ ببر تو گوی فصاحت که مدعی

هیچش هنر نبود و خیر نیز هم نداشت
در دوره معاصر کلمه هنر معادل کلمه Art در
زبانهای اروپایی بکار رفت و معانی جدیدی به خود
گرفت در سابق آنچه امروزه تحت عنوان هنر به
کار می‌رود به عنوان صنعت و فن و صنایع
مستقلرئه اطلاق می‌شد که این لفظ بی‌نسبت با
معنای یونانی هنر یعنی تخته نیست. تخته به
معنی مهارت، توانایی، حرفه، پیشه و صنعتی که با
دست و ابزار ساده انجام می‌شود. است و
atechne به معنی بی‌هنر و ناتوان و غیر ماهر
است تخته که در سنیر تاریخی خود به تکنیک
تحول معنایی پیدا کرده است معنی یونانی آن
ساختن و تکمیل کردن و بطور کلی فن است.
ارسطو فعالیت‌های انسان را به سه نوع تقسیم
کرده است: نظری، عملی و ابداعی. از نظر ارسطو
تخته و فن در مرتبه سوم - ابداع - متحقق می‌شود
و این تخته غایت آن یا تکمیل کار طبیعت مانند
ساختن ابزار و یا محاکات طبیعت است.

و اما در خصوص کلمه Art که به معنی هنر
است باید اضافه نمود که این واژه از ریشه ars
لاتینی است. این کلمه در زبان لاتین به معنی
صنعت و فن و مهارت است و با کلمه artus لاتینی
به معنی متصل کردن و مرتبط کردن هم‌ریشه است
که البته ریشه هندواروپایی این کلمه، واژه Var
است که به معنی متصل کردن، پیوند دادن است از
واژه Var مشتقات فراوانی در زبانهای
هندواروپایی باقی مانده است که ناظر بر معنای
متفاوت و گسترده‌ای است.

کلمه arota اوستایی به معنی امر مقدس از
همین ریشه است چون به وساطت امر قدسی است
که تمام امور عالم به هم مرتبط می‌شود و از کثرات
خارج و به امر وحدانی متصل می‌گردد و به عبارتی
از هاویه مظلوم بدر آمده و سامانمند می‌شود و امر
مقدس است که پیوند آسمان و زمین و اسماء و

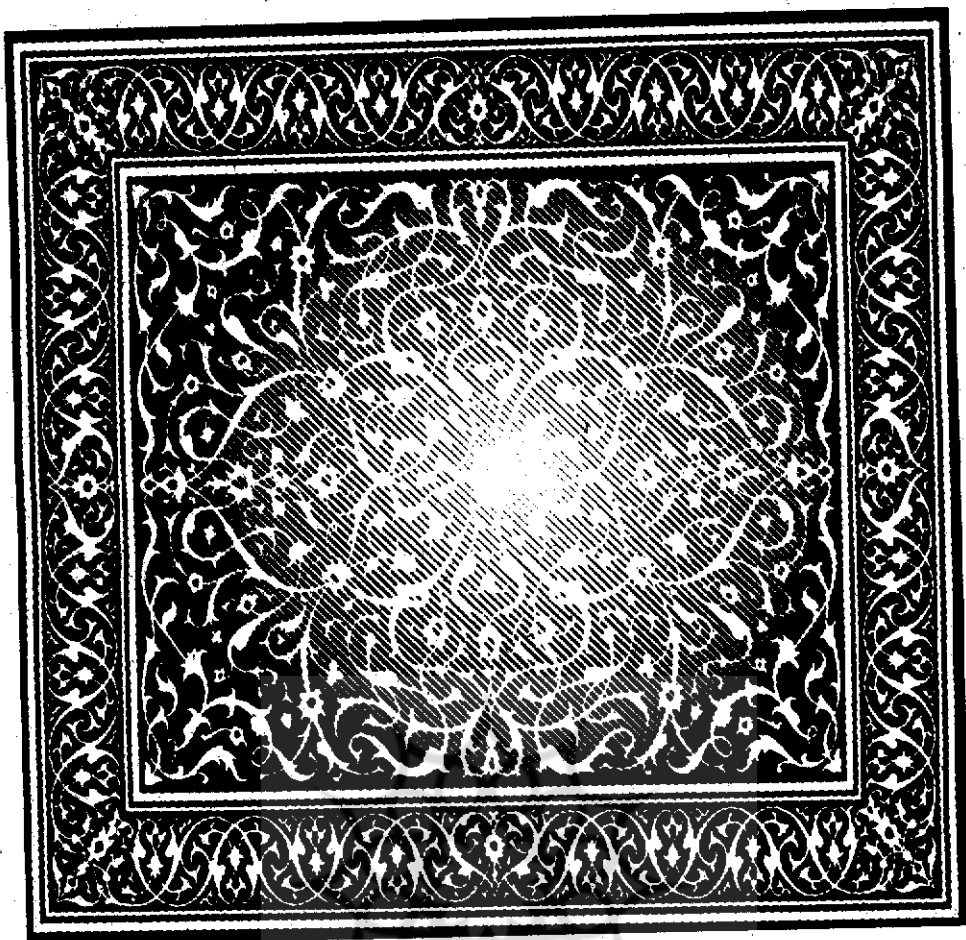
خاکیان را سامان می‌بخشد.

کلمه aša که صورت دیگری از arota است
گاهی اسم مجرد است به معنای توانگری،
بخشایش، برکت، نعمت و مزد و پاداش و بهره و
گاهی اسم خاص ایزدی است که نگهبان ثروت و
دارایی است. در متون زندقه تفسیر اشته چنین آمده
است که: «توانگری که از درستکاری و بارسانی
است» و به وساطت اشته (راستی) راه و هومن
(اندیشه پاک) باز شناخته می‌شود. صفت فاعلی
کلمه اشته، ašavan است که به معنی پیرو اشته و
راستی و پاکی است و نیروی مقابل (اهریمنی) آن
dregvant است که به معنی پیرو دروغ و ناپاکی
است. کلمه اشته در گاهان - سروده مقدس
زرتشتیان ۱۸۰ بار آمده است که دلیل بر اهمیت این
کلمه و اصطلاح است و البته معادل کلمه arota
اوستایی در زبان سانسکریت rta است که آن هم
معنی بسیار گسترده‌ای در متون سانسکریت دارد
و نیروی مقدسی است که در تمام عالم جریان و
سریان دارد. پس توان گفت که یکی از معانی کلمه
Art با توجه به ریشه آن متصل کردن و پیوند دادن
به وساطت امر مقدس است و به بیانی به مدد هنر
به معنی اصیل و شریف لفظ است که آدمی کسب
جمعیت از کثرات می‌کند و امر وحدانی مقدس بر او
متجلی می‌گردد.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
معنی دیگر کلمه Art با توجه به ریشه کلمه
تحدید حدود کردن و سامان بخشیدن است و معنی
دیگر آن تقرب حاصل نمودن است پس توان گفت که
به واسطه هنر، آدمی به معبود خود تقرب پیدا
می‌کند و در این عرصه هر که صاحب فضایل و
پاکی و روزبهی باشد و آراسته به خصال نیک و به
عبارتی نیک مردی و فتوت دانسته باشد تقرب آن
نسبت به حق متجلی - بنا بر مظهریت خویش -
بیشتر خواهد بود و در این تقرب است که امور
برای شخص سالک سامانمند می‌شود و عالم
محدود به حدود حق می‌گردد.

پس ماحصل آنکه کلمه Art از یک طرف به
معنی به هم پیوستن، متشکل ساختن و گرد آوردن،
و از طرف دیگر به معنی فضیلت و قرب و تقرب و
محدود به حدود بودن است و از سویی دیگر به



حقیقه فی "اذ رمیت..." هذا قرب الفرائض.

در این قرب بنده سالک فاعل و مدرک باشد و حق سبحانه و تعالی آلت وی. و یا قرب فرائض است که حق سبحانه و تعالی آن اعمال و عبادات را بر ایشان ایجاب کرده است و ایشان بر امتثال امر ارتکاب نموده‌اند و چون در ایجاب و ارتکاب وجود ایشان در میان نیست نتیجه آن فناء ذات سالک و استهلاک جهت خلقت آنست در جهت حقیقت و این را قرب فرائض گویند و در این قرب حضرت حق سبحانه فاعل و مدرک است و سالک به منزله آلت حق است»

پس توان گفت که در مرتبه قرب نوافل سالک است و اختیار و فعل و عمل او و قرب فرائض است و مقام بی اختیار و بی عملی و بی غرضی غیر جسم و غیر جان عاشقان بی غرض نبود به گردش در جهان

و یا

قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند
ما که زندیم و گدا دیر مغان ما را بس

حال از دو امر خالی نیست یا حق ظاهر است و خلق باطن، یا خلق ظاهر است و حق باطن. اگر تجلی اسم «الظاهر» را بود، خلق مخفی و باطن گردد در حق، و حق ظاهر باشد و در این مرتبه بنده سمع و بصر حق گردد، چنانچه در تقرب الی الله بالفرائض است و اگر تجلی اسم «الباطن» را باشد حق در خلق مخفی گردد، و خلق ظاهر باشد، و در این مرتبه حق سمع و بصر و ید و رجل بنده گردد، چنانچه در تقرب الی الله بالنوافل است.

حمو در شرح لمعات چنین گوید «مقربات که اعمال و عبادات‌اند یا از قبیل نوافل‌اند که حق سبحانه و تعالی آن را بر بندگان خود ایجاب نکرده است بلکه ایشان آنها را تقریباً الی الله تعالی به خود ارتکاب نموده‌اند و بر خود لازم گردانیده و چون در این ارتکاب و التزام، وجود ایشان در میان است فناء ذات و استهلاک جهت خلقت آن در جهت حقیقت فائده نمی‌دهد و این را قرب نوافل گویند و

و البته شخص سالک اگر قرب فرائض او توحیدی و حقانی به حقیقت اسلام باشد وقتی به قرب نوافل آید عمل او عمل صالح است و بر آن خیر کثیر مترتب.

حال با توجه به این مقدمات، توان گفت که مقام هنر اصیل در مرتبه قرب فرائض متحقق می‌شود و هنرمند نسبت به معبود خود تقرب می‌جوید و در این قرب صاحب هنر حقیقی می‌گردد که در آنجا دیگر نه هنرمند منشأ اثر هنری است و نه اثر هنری موجد هنرمند، بلکه هنر خود نحوی از انکشاف حقیقت و تجلی و نامستوری آن است و عمل هنرمند منتهی به غایت و مترتب نتایج عملی نیست

چون غرض آمد هنر پوشید شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد
حال سیر از قرب نوافل به قرب فرائض بدون حیرت و ملالت خاطر و خوف اجلال و ترس آگاهی و مرگ آگاهی و از آنجا دل آگاهی حاصل نتواند شد. وقتی انسان از روزمرگی و عقل مشترک زندگی ملالت خاطر پیدا می‌کند و از افتادگی در کثرات موهوم امروز و دیروز و فردا به تنگ می‌آید و احساس غربت از یار و دیار به سروقت او می‌آید از این عالم کهنه می‌شود و تعالی پیدا می‌کند و پذیرای دعوت حق می‌گردد

دل ملال گرفت از جهان و هرچه در اوست

درون خاطر من کس ننگد الا دوست
این ملالت خاطر خود قرین با حیرت است که با درد و وجد و حال همراه است با این درد و وجد حجاب برداشته و حقیقت متجلی و منکشف می‌شود. تا وجد و شیدائی و شور و شعف و جنون توحیدی نباشد وصال میسر نمی‌گردد و در مرتبه وجد است که آدمی شیدایی دارد و مقام هنر حقیقی جز با شیدایی و وجد و حال مقدور نمی‌گردد.

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست

احرام طوف کعبه دل بی وضو بست
البته باید متذکر شد که حیرت در مواقع دیگری نیز به سراغ انسان می‌آید و آن هنگامی است که آدمی در تئوریهای نظری و آراء مختلف دچار سردرگمی و پربیشانی می‌شود که این حیرت مذموم است و شخص در اتخاذ و رد فطریات حالت بینابین پیدا می‌کند. عبدالغفور لاری در حاشیه

● در دوره معاصر کلمه هنر معادل کلمه Art در زبانهای اروپایی بکار رفت و معانی جدیدی به خود گرفت در سابق آن چه امروزه تحت عنوان هنر به کار می‌رود به عنوان صنعت و فن و صنایع مستظرفه اطلاق می‌شد که این لفظ بی نسبت با معنای یونانی هنر یعنی تخته نیست. تخته به معنی مهارت، توانایی، حرفه، پیشه و صنعتی که با دست و ابزار ساده انجام می‌شود، است و atechne به معنی بی هنر و ناتوان و غیر ماهر است تخته که در سیر تاریخی خود به تکنیک تحول معنایی پیدا کرده است معنی یونانی آن ساختن و تکمیل کردن و بطور کلی فن است ●

نفحات الانس آورده است که: حیرت دو قسم است: محموده و مذمومه. حیرت محموده آن است که شخص در عین مشاهده و یافت حیران باشد و حیرت مذمومه آن است که شخص در عدم وجدان و نایافت مطلوب، حیران باشد و این را حیرت الحاد و ضلالت نیز گویند. و نیز خواجه عبدالله انصاری گوید: حیرت دو است حیرت عام و آن حیرت الحاد و ضلالت است و حیرت خاص و آن در عیان است و آن حیرت یافت است»

وقتی حیرت انسان محمود بود آخرین مرحله آن خوف اجلال و ترس آگاهی است که بعد از آن مقام انس و هیبت است و مقام وصال که در آنجا دیگر نه وصل باقی خواهد ماند و نه و اصلی. نه وصل بماند و نه واصل

آنجا که خیال حیرت آمد
ترس آگاهی و خوف اجلال غیر از ترس و خوف است، انسان در مرتبه خوف با حیوان مشترک است اما آنجا که خوف و حزن و اندوه دنیای محدود می‌شود و آدمی خود را در مواجهه با حق و حقیقت

احساس می‌کند مقام ترس آگاهی و خوف اجلال است. در کشف الاسرار میبیدی در خصوص مراتب خوف چنین آمده است: ترسندگان راه دین بر شش قسم‌اند: تائبان و عابدان و زاهدان و عالمان و عارفان و صدیقان. تائبانرا خوف است چنانکه فرمود «بخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الابصار» و عابدان را وجل «الذين اذا ذكر الله و جلت قلوبهم» و زاهدان را رهیت «يدعوننا رغبا و رهبا» و عالمان را خشیت «انما يخشى الله من عباده العلماء» و عارفان را اشفاق «ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون» و صدیقان را هيبت «و يحذركم الله نفسه»

اما خوف ترس تائبان و مبتدیان است. حصار ایمان و تریاق و سلاح مؤمن، هر که را این ترس نیست او را ایمان نیست که اسمین را روی نیست، و هر که را هست به قدر آن ترس ایمان است. و وجل ترس زنده‌دلان است که ایشان را از غفلت رهائی دهد و راه اخلاص بر ایشان گشاده گرداند و اصل کوتاه کند و چنانکه وجل از خوف مه است رهیت از وجل مه. این رهیت عیش مرد ببرد و او را از خلق ببرد و در جهان از جهان جدا کند. این چنین ترسنده همه نفس خود غرامت بیند همه سخن خود شکایت بیند همه کرد خود جنایت بیند. گهی چون غرق شدگان فریاد خواهد، گهی چون نوحه گران دست به سرزند، گهی چون بیماران آه کند و از این رهیت اشفاق آید که ترس عارفان است. ترسی که نه پیش دعا حجاب گذارد و نه پیش فراست بند، نه پیش امید دیوار، ترسی گدازنده و کشنده که تا نداء «الا تخافوا و لاتخزنوا و ابشروا» نشنود نیاراند. این ترسنده را گهی سوزند و گاه نوازند گهی خوانند و گاه کشند، نه از سوختن آه کند نه از کشتن بنالد از پس اشفاق هيبت است، بیم صدیقان، بیمی که از عیان خیزد و دیگر بیمها از خبر، چیزی در دل ناید چون برق، نه کالبد آنرا ناید نه جان طاقت آن دارد که با وی بماند، و بیشتر این در وقت وجد و سماع افتد.»

هيبت آخرین مرتبه وجد و حال است و تا به سراغ انسان نیاید آنس با حق پیدا نشود. در تصوف اسلامی آخرین مرتبه آنس به حق نیز هيبت است و شخص سالک افتاده بین آنس و هيبت است گاه حال آنس بر او غلبه دارد و گاه حال هيبت

● ترس آگاهی و خوف اجلال غیر از ترس و خوف است، انسان در مرتبه خوف با حیوان مشترک است اما آنجا که خوف و حزن و اندوه دنیای محدود می‌شود و آدمی خود را در مواجهه با حق و حقیقت احساس می‌کند ●

و البته اُنس بعد از هیبت متفاوت با اُنس قبل از هیبت است بدین معنا که وقتی پس از مقام هیبت برای سالک اُنس با حق پدید آید این مرتبه تفصیل اُنس مجمل قبل از هیبت است در عوارف المعارف در خصوص مقام اُنس و هیبت چنین آمده است «اُنس عبارت از انقداد باطن به مطالعه جمال محبوب و هیبت عبارت از انطوای باطن به مطالعه کمال جلال محبوب، و منشأ اُنس و هیبت یا جمال و جلال صفات بود که مشرب قلب است یا جمال ذات که مشرب روح است و اُنس و هیبت در باطن سالک متناوب و متعاقب باشند گاه حال اُنس غلبه گیرد و از او فرط انبساط تولد کند، و گاه حال هیبت و از او فرط انقباض پدید آید، و هرگاه که حال اُنس مقام گشت، پیوسته سرّ محب به مطالعه جمال محبوب مشغول بود لاجرم هیچ حال از مقام خود منزع نشود» و صاحب کشف المحجوب آورده است «بدان که اُنس و هیبت دو حالتست از احوال صعالیک طریق حق و آن اُنست که چون حقتعالی بدل بنده تجلی کند به مشاهد جلال نصیب وی اندران هیبت بود و باز چون به دل بنده تجلی کند به شاهد جمال نصیب اندر آن اُنس باشد تا اهل هیبت از جلالش بر تعب باشند و اهل اُنس از جمالش بر طرب...»

در خاتمه کلام توان گفت که هنرمند حقیقی با ملالت خاطر قرین با حیرت و با وجد و حال و شیدانی، با حق و حقیقتی که مظهر آن است اُنس و قرب پیدا می‌کند و در این مرتبت مشاهده صورتهای خیالی می‌کند و براساس توانائی و مهارتی که آن هم بیشتر از مواهب است تا تکاسب، گزارشگر عالمی می‌شود که متعلق کشف و مشهود و مشاهده وی بوده است و آن را با بیان هنری در منظر اهل تحقیق قرار می‌دهد. البته مسئله‌ای که باید در مورد آن تأمل و دقت خاص نمود این است که هنرمند بنابر مظهریت خود تلقی کلمات و صورتهای خیالی می‌کند اگر هنرمند مظهری از حقیقت انبیاء و اولیاء باشد صورتهای خیالی منکشف بر وی، عکس مرویان بستان خداست. آن خیالاتی که دام اولیاست

عکس مه رویان بستان خداست
مسعود گلستان

- و اگر هنرمند مظهر قهر و غضب حق باشد تلقی کلمات و صورتهای خیالی از طاغوت و یا نفس اماره خود می‌کند که قرب او به نفس اماره عین بعد از حق و حقیقت دین است و هنری که در این مرتبت متحقق می‌شود انکشاف از حقیقت نفسانیت بسیط و مضاعف انسان است ●